

می‌کنند که مسئولان در هیچ یک از امور انصاف را رعایت نمی‌کنند. پس اصلاً قید انصاف را در همه چیز زده‌اند. نتیجه آنکه در دین حالتی است که اشخاص را به یکدیگر نزدیک می‌کند. مثلاً من وقتی به یک محلی مطمئن هستم و کیفم را آنجا می‌گذارم، اصلاً فکر نمی‌کنم که کسی ممکن است به این کیف دستبرد بزند. این نتیجه تعلیمات دینی است. این مهم است، نه منحصرأ حکم خلخالی راجع به اعدام افراد. دین به اشخاص رفتار و اعتقاد عملی می‌دهد و اشخاص را به یکدیگر نزدیک می‌کند و خشونت را نفی می‌کند. ولی ما از دین سوءاستفاده کردیم. دین را برای مصادرات و اعدام‌ها به کار بردیم و در رفتار عمومی به آن توجه نکردیم. حتی وعاظ ما هم زیاد به این مطلب اعتنا نکردند. آن چیزی که در دین مهم است، روحی است که به روابط افراد می‌دهد. اشخاص را با هم موافق، همدل و نزدیک می‌کند. این نقش مهم دین است و در جوامع غربی هنوز هم دین چنین وضعی را دارد. به نظر من، اگر پیش از این بخواهیم، زیاده‌طلبی است و استفاده‌ای از دین نمی‌بریم. دین هم این قدر که اشخاص مومن و با خدا شوند و به خاطر اعتقادشان نسبت به یکدیگر ظلم نکنند کافی است.»

با صاحب مسندان

همان طور که پیش از این گفته شد، اصلاح‌طلبی همیشگی، نراقی را متهم به توسل قدرت کرده است. همان‌گونه که همنشینی او تا آخرین لحظات پیش از سقوط رژیم پهلوی، به امید اصلاح، او را به زندان انداخت.

نراقی امروز نیز از اصلاح‌طلبی دفاع می‌کند و طرفدار سرسخت اصلاحات در ایران است. او پس از دوم خرداد ۷۶ موج امید را در افکار عمومی جهان نسبت به ایران لمس و در راه گسترش آن تلاش کرد. چه در

یونسکو و چه در سازمان‌های دیگری که نفوذ داشت. او در مورد دل‌کندن از افراد صاحب‌مسند می‌گوید: «به آسانی از افرادی که در مصدر و منشأ کار هستند دل نمی‌کنم. به امید اینکه اصلاحات انجام شود. خاتمی چند کار بزرگ کرد که نمی‌شود منکر شد، ولی ایرادی که به ایشان هست، مدیریت ایشان است. مدیریت ایشان با این شرایط که ما الان داریم، مدیریت مناسبی نیست.»

او هنوز هم هر از چندگاهی زبان به انتقاد می‌گشاید و از روش‌ها و منش‌های برخی اصلاح‌طلبان و حتی شخص خاتمی انتقاد می‌کند. آخرین نمونه آن نامه سرگشاده‌ای بود که وی در انتقاد از موضع‌گیری خاتمی در مورد جایزه صلح نوبل داشت.

#### انتقاد از اصلاح‌طلبان

نراقی با اینکه اصلاح‌طلب است اما به اصلاح‌طلبان انتقادات ریشه‌ای فراوانی دارد. اوج این چالش در کتاب درخشت خام نراقی نمود یافت. کتابی که در ایران چالش‌های فراوانی را در پی داشت. نراقی می‌گوید: «اصلاح‌طلبان ما به معنای واقعی کلمه دموکرات نیستند. یعنی اینکه به طرف مقابل و مخالف امکان صحبت بدهند. این روحیه در بعضی از آقایان تندرویی که سابقه افکار چپی داشتند و در موقع انقلابی شیوه‌های مردود استالینستی را پیش می‌گرفتند، وجود ندارد.»

اما او همواره بر تعامل افکار تأکید داشته و بارها تأکید کرده است که «وقت آن است که آقایان به ویژه اصلاح‌طلبان، که میان آنان هم کمونیست مسلک، هم اسلامی شدید و هم لیبرال آمریکایی مسلک وجود دارد، با یکدیگر به تعاطی افکار پردازند تا در مسائل اساسی به یک دکتورین و به یک آیین فکری واحد برسند.» و این تعامل را نه تنها در بین اصلاح‌طلبان بلکه برای کل نیروهای حاضر در عرصه سیاسی اجتماعی توصیه می‌کند.

نراقی حتی معتقد بود که اصلاح طلبان (در اوایل دوران اصلاحات) باید با اعضای شورای نگهبان نیز به گفت و گو و تعامل می نشستند. وی می گوید: «آن موقع هم گفتم که آقایان بنشینند و با اعضای شورای نگهبان محاجه کنند، این محاجه به نفع دموکراسی است.»

#### فرار مغزها

احسان نراقی نخستین کسی بود که در ایران تحقیقات اجتماعی را بنا نهاد و نیز نخستین کسی در جهان بود که از فرار مغزها به عنوان یک معضل جهانی یاد کرد و به کندوکاو در آن باب پرداخت. خود در این باره می گوید: «وقتی من در سال ۱۳۴۶ به دعوت دانشگاه مشهد به آنجا رفتم و پیرامون فرار مغزها صحبت کردم شریعتی هم حضور داشت. در آن شب پس از سخنرانی ام بنا به درخواست شریعتی به خانه او رفتم و عده زیادی از دانشجویان هم حضور داشتند و سؤالاتی داشتند که این گفت و گو تا صبح ادامه پیدا کرد. ساعت شش صبح شریعتی و شاگردانش مرا تا فرودگاه بدرقه کردند. در آن موقع موضوع فرار مغزها برای دانشجویان جالب توجه بود. شریعتی هم خیلی استقبال کرد و در حضور جمع گفت: من اعتراف می کنم که تاکنون به چنین مسأله‌ای توجه نداشتم...»

اما سال‌های پس از انقلاب انتقادات نراقی به شریعتی باعث مواجهه‌های فراوانی شد. او می گوید: «شخصاً به شریعتی علاقه داشتم. انتقادات او را به محافظه‌کاران مذهبی برای اصلاح سیستم روحانیت شیعه مفید می دانستم، ولی تهیج انقلاب او را تقلید از کمونیسم می دانستم.»

#### تسخیر

نراقی از منتقدان سرسخت تسخیر سفارت آمریکا در سال ۵۸ بود.

وی یکی از عوامل مؤثر آغاز جنگ هشت ساله (ایران و عراق) را همین تسخیر می‌داند.

او می‌گوید: «تسخیر سفارت آمریکا یکی از عوامل مؤثر آغاز جنگ بود. بنده با جرأت می‌گویم و با دلیل ثابت می‌کنم که گروگانگیری، صدام را تشویق به جنگ و حمله به ایران کرد. ضمن اینکه این عمل ناهنجار، مردم آمریکا را علناً تبدیل به دشمن کرد و آمریکا هم به عراق اجازه حمله به ایران را داد.

نراقی با اصل گروگانگیری مخالفتی نداشت بلکه اعتقادی به گروکشی از این فرصت نداشت.

وی معتقد بود: «از گروگان‌ها می‌بایست به عنوان یک ژست استفاده می‌شد. در همه جای دنیا گروگان می‌گیرند برای مدت کوتاهی تا هم اعتراض خود را اعلام کنند و هم گروگان‌ها بعدها به عنوان سفیر عمل کنند. ولی ما برعکس عمل کردیم.»

وی در راه پاک کردن آنچه اشتباه می‌داند، تلاش‌های فراوانی را انجام داد. نمونه بارز و به یاد ماندنی ترتیب دادن ملاقاتی بین «عباس عبدی» و «باری روزن» بود. ملاقاتی که به گفته نراقی، هر چند عبدی عذرخواهی یا اعتراف به اشتباهی نکرد، اما تمامی آنانی را که در جلسه حضور داشتند در مورد علت انجام کار اقناع کرد.

راه آینده

او همواره مسالمت‌جو است. آشتی ملی را تنها راه رفع تهدیدات می‌داند و می‌گوید: «دیدیم که در انتخابات دوم خرداد، حضور ایرانی‌ها در سفارتخانه‌ها بی‌سابقه بود. خود اعضای سفارت از این صف‌های طولانی تعجب می‌کردند. این یک آشتی ملی بود که متأسفانه خودی‌های جمهوری اسلامی این آشتی را به هم زدند، نه دشمنان.»

وی می‌افزاید: «اول باید جمهوری اسلامی برای جلب قلوب و رفع کدورت‌ها و برای اتخاذ یک راه مناسب از خودش مایه بگذارد.»

نراقی تأکید می‌کند: «نسلی که وفاق را امتحان نکرده حق نیست که به دنبال انقلاب برود. از رسوبات انقلاب کمونیستی هم اینکه به جوانان تلقین شود که هر آن می‌توان انقلاب کرد. به تلاش و کوشش برای وفاق و تفاهم و دموکراسی و آزادی و احترام به یکدیگر توجهی نشود. وقتی هم صحبت از این می‌شود که باید دموکراسی و آزادی را پرورش داد، انقلابیون کاذب با بی‌حوصلگی می‌گویند، جز انقلاب راه دیگری نیست...»

وی اکنون معضل اصلی را بی‌تفاوتی مردم می‌داند و معتقد است باید همه به فکر این باشند که چرا مردم نسبت به مشارکت خود در تصمیم‌گیری‌ها بی‌تفاوت شده‌اند. نراقی راه آینده را از این منظر می‌نگرد و معتقد است، اگر به فکر چاره نباشیم فاجعه‌ای در راه است. وی منتخبان یک آزمون با کمتر از ۵۰ درصد شرکت کننده را بی‌اعتبار می‌داند.



## اقبال ناممکن احسان نراقی\*

آخرین اثری که از دکتر احسان نراقی منتشر شده، اقبال ناممکن است که چندی پیش به همراه کتاب دیگری (در پی آن حکایت‌ها) به بازار کتاب آمد. اقبال ناممکن به نسبت در پی آن حکایت‌ها فرهنگی‌تر و به قولی جنبهٔ تئوریکش قوی‌تر است. هر چند پردازش مفاهیم با اهمیتی چون «مدرنیسم، قدرت، آزادی، تجدد، حق، عدالت و...» با توجه به نیاز جامعهٔ فرهنگی ما، جای کار بیشتری داشت. اما اقبال ناممکن نراقی نیز به مانند آثار دیگر این متفکر، خواندنی و آموزنده است.

انکار این موضوع ناممکن است که پشت هر جمله و طرحی که از زبان و یا قلم دکتر نراقی جاری می‌گردد، سالها تجربه و تحقیق نهفته است و این تجربه و تحقیق است که امروز آثار وی را برای علاقه‌مندان عرصهٔ فرهنگ و پژوهش خواندنی می‌کند. لازم به ذکر است در مطلب ذیل مطالب داخل گیومه مربوط به متن کتاب اقبال ناممکن است.

سنت، تجدد، آزادی و امنیت

«ما عادت کرده‌ایم که گذشته را لگدمال کنیم و همین بی‌توجهی سبب شده است تا تفکر معقول و منطقی جایش را به شتابزدگی و اشتباهات فراوان بدهد.»

سنت و تجدد و بالطبع آن سنت‌ستیزی و تجددمآبی و بالعکس، از جمله مباحث و دغدغه‌هایی است که سالهای سال ذهن و قلم متفکران

\* گفت و گوی روزبه میرابراهیمی با دکتر احسان نراقی، نقل از روزنامهٔ اعتماد، ۲۸ آبان ۸۲.

مشرق زمین و به خصوص ایران را به خود اختصاص داده است. هر متفکری در هر عصری با این پرسش‌ها مواجهه و در فکر پاسخگویی برمی‌آید. در طول تاریخ ایران نیز نمونه‌های فراوانی در مقابل چشم‌های تیزبین آشکار گردیده است. از میرزا حسن تقی‌زاده تا جلال آل‌احمد.

دکتر احسان نراقی نیز از جمله این متفکران است که از سالها پیش در این باب سخن گفته و تحقیق کرده است. وی درباره نسبت این دو می‌گوید: «من تجدد و سنت را در یک مربع قرار می‌دهم که یک ضلع آن تجدد و روبه‌روی آن سنت و ضلع میان این دو آزادی و ضلع مقابل آن قدرت است. به گمان من تجدد و سنت نمی‌تواند خارج از دو ضلع دیگر باشد. ما باید دریابیم که قدرت با تجدد یا سنت چه می‌کند. یا آزادی که یکی از هدف‌های عالی‌انسانی و از وسایل مهم ارتقای فکری در هر جامعه‌ای است، جایش در کجاست و چه توجهی به آزادی شده یا می‌شود.»

نراقی در مقایسه بین آزادی موجود در دوره‌های مختلف تاریخ معاصر می‌گوید: «آزادی در اواخر قاجاریه و مشروطیت بیشتر از امروز بوده است. این را شما باید از نهادها و مؤسساتی که قدرت را نقد می‌کردند، دریابید. اگر شما به مطالب روزنامه‌ها و کاریکاتورهایی که آنها از شخصیت‌ها به چاپ می‌رساندند نگاهی بیندازید، متوجه می‌شوید که حتی شخصیت نخست مملکت (شاه) از نقد و انتقاد مصون نبود.»

وی علت فقدان اراده حفظ آزادی‌ها را انقلاب می‌داند و می‌گوید: «ما انقلاب را پشت سر گذاشتیم. می‌دانید که فرض بر پذیرفتن تمامیت در تمام امور از عوارض هر انقلابی است. کسی که انقلاب می‌کند، فکر می‌کند تمام راه‌حل‌ها را در دست خود دارد و بقیه هم حرفشان بی‌جاست و صحبت با دیگران معنی ندارد.»



نراقی در بخش دیگری از گفته‌های خود با اشاره به آگاهی رضاشاه از عواقب توسعه دانش و ایجاد دانشگاه می‌گوید: «من اعتقاد دارم که این کار به دلیل تزلزل و ضعف حکومت مرکزی که ناشی از شورش خزعبل در خوزستان و نایبین در کاشان و... صورت گرفت. مردم از این وضع به تنگ آمده بودند. نخستین تقاضای آنان ایجاد امنیت بود و امنیت برای آنها بیش از آزادی اهمیت داشت.

دومین تقاضای مردم عدالت و دادگستری بود. چون حکام شرع در سراسر کشور پخش بودند و مرتب احکام ناسخ و منسوخ می‌دادند و تکلیف مردم معلوم نبود. شما می‌توانستید از یک حاکم شرع حکمی بگیرید و فردا پیش حاکم شرع دیگری بروید و آن را نقض کنید.»

وی در مورد این سؤال که چرا مردم در مقابل تغییرات شکلی رضاشاه (مانند کلاه پهلوی یا رفع حجاب) تحمل می‌کردند، می‌گوید: «مردم اگر رفع حجاب و کلاه و... را تحمل می‌کردند به این دلیل بود که رضاشاه به آنها می‌گفت من به شما اگر آزادی نمی‌دهم، اما امنیت می‌دهم. نوعی عدالت می‌دهم. بانک ایجاد می‌کنم، راه آهن درست می‌کنم، برق را توسعه می‌دهم. مدارس و دانشگاه ایجاد می‌کنم. شما به این نکته توجه کنید که هیچ دیکتاتوری بدون ریشه نمی‌تواند بماند. رضاشاه راه آزادی را می‌بست و آزادیخواهان را قلع و قمع می‌کرد اما این امتیازات را نیز به مردم می‌داد و مردم عوام نیز چون دوران هرج و مرج قاجاریه را به خاطر داشتند، وجود امنیت و چنین حکومتی برای آنها بسیار مناسب‌تر از وضعیت قاجار بود.»

گفت و گوی تمدن‌ها

دکتر احسان نراقی از جمله حامیان و پیشروان طرح گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها است. وی از خاتمی به خاطر جهانی کردن این

موضوع تجلیل می‌کند و می‌گوید: «آقای خاتمی به عنوان یک چهره فرهنگی که برآمده از یک حرکت دموکراتیک و کاملاً مقبول نزد افکار عمومی جهان بود، توانست پرچم این جریان را برافرازد و با طرح معقول و صحیح خود به گفت و گوی تمدن‌ها خصلتی جهانی ببخشد.»

وی معتقد است که «گفت و گوی تمدن‌ها نظریه‌ای است که در نهایت باعث می‌شود عمق زندگی ملت‌ها که همواره امری بومی و خصوصی بوده در صحنه‌های جهانی آشکارا مطرح شود.»

نراقی تأکید می‌کند: «گفت و گوی تمدن‌ها می‌تواند بستر نظام صلح جهانی باشد و زمینه‌های آشنایی و برادری میان ملت‌ها را فراهم آورد.» وی می‌افزاید: «خاتمی جریان دیالوگ بین فرهنگ‌ها و ملت‌ها را که همواره به صورت نظری و انتزاعی یا به صورت آرزو و آرمان روشنفکرانه مطرح می‌شد به یک موضوع فعال و قابل تحقق در سطح جهان متحول ساخت.»

اما وی نیز به مانند بسیاری دیگر معتقد است باید ابتدا زمینه‌های داخلی این طرح جهانی را مهیا کرد. نراقی در این مورد می‌گوید: «تکامل و بهبود دیالوگ در داخل ایران مقدمه لازم برای طرح آن در عرصه‌های کنونی جهان است. شاید نخستین مرحله این امر، وارد کردن مردم ایران تا اعماق روستاها، در جریان فهم و درک مسائل فرهنگ بومی شان باشد... از سوی دیگر، روشنفکران و متفکران ایران نیز باید نقش مهمی را بر عهده بگیرند. جوانان ایرانی که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، در پرتو همین فرهنگ و ارزش‌های شناخته شده با هشیاری و آگاهی باید در صحنه حاضر و فعالیت اصلی نیز بر عهده آنان باشد. به این ترتیب، ایران عملاً می‌تواند وارد صحنه این جریان در ابعاد جهانی‌اش شود و گرنه ما فقط پیشنهاددهنده باقی خواهیم ماند...»

وی معتقد است «نباید گفت و گوی تمدن‌ها را به یک بازی سیاسی تنزل دهیم. اگر سیاسی‌کاری حاکم نشود و نظرات جامعه‌شناسان و متفکران و روشنفکران فعال شود، ما به آرمان حقیقی در این زمینه نزدیک خواهیم شد.»

#### روشنفکری در ایران

روشنفکر و پدیده روشنفکری نیز از جمله مفاهیمی بوده که ذهن متفکران ایران را به خود مشغول کرده است. تعاریف و رسالت‌های متفاوتی برای این مفاهیم وضع گردیده است که هر کدام از آنها در جای خود قابل بحث و تأمل است.

نراقی نیز در این باب قلم‌فرسایی‌های فراوانی کرده است. او همواره هشدار می‌دهد: «در برخورد با مقوله‌ای چون روشنفکری لازم است همیشه بر دو عنصر تأکید کرد. اول آنکه روشنفکر می‌تواند و باید، هدف‌ها و دیدگاه‌هایش را از مواضعی بالاتر از جریانات صرف سیاسی ارایه کند. مسأله دوم عبارت از این است که چون موضعگیری انتقادی او مساوی با افشای برخی مواضع ناعادلانه است، نیاز به میزان قابل توجهی جسارت دارد. روشنفکر به این معنا هرچه مدعی علم و فضیلت باشد، اگر ناتوان از ویژگی فاش‌گویی و انتقاد جسورانه قلمداد گردد، از مدار روشنفکری حذف می‌شود.»

وی برای برخی از روشنفکران تاریخ معاصر نقش تخریبی قایل است. وی در این باره می‌گوید: «تأکید من بر نقش تخریبی روشنفکران از زمانی سندیت می‌یابد، که روشنفکران ایرانی بینش و سیاست خود را عیناً با بینش و سیاست ابرقدرتی چون روسیه شوروی کمونیست مسلک، یک کاسه کردند... از زمان شکل‌گیری ابرقدرتی چون شوروی، به بهانه‌های مختلف شاهد دست‌اندازی این امپراطوری بر بسیاری از مناطق جهان

بوده‌ایم... در این سال‌ها نماد روشنفکری ایرانی افرادی از حزب توده بودند که با چهره‌هایی چون احسان طبری، در پی اجرای منویات شوروی کمونیست برآمدند. احسان طبری که برای بسیاری نماد روشنفکری تاب محسوب می‌شد، در روزنامه مردم برای روشنفکران مقاله‌ای می‌نویسد و در آن درخواست امتیاز نفت روسیه از ایران را امری طبیعی قلمداد می‌کند. به زعم طبری، از آنجا که کشوری چون ایران حریم امنیتی شوروی به حساب می‌آمد اعطای چنین امتیازی امری پذیرفتنی می‌نمود.»

نراقی معتقد است: «در تاریخ معاصر ایران هیچ ایدئولوژی به اندازه مارکسیسم روشنفکران ما را اسیر، درمانده و خالی از اندیشه و عمل بخصوص بیگانه‌پرست نکرد.»

وی در مورد شرایط امروز روشنفکری نیز می‌گوید: «اگر شما در شرایط کنونی وارد فضای روشنفکری ایران شوید، با کمال تعجب و تأسف به افراد مسن برخورد خواهید کرد که از هیچ یک از حوادث مربوط به شکست کمونیسم درس نگرفته‌اند.»

اما جمع‌بندی احسان نراقی از روشنفکران ایرانی نیز جالب توجه است. وی در این جمع‌بندی می‌گوید: «جلال آل‌احمد محیط فرهنگی و بومی را به ایران شناساند. صادق هدایت شخصیت ایرانی را با زوایای روحی نیمه‌پنهانش به ما و جهانیان شناساند. داریوش شایگان جهان شرق و غرب را در ابعاد فرهنگی‌اش مجسم کرد. جواد طباطبایی گذشته تاریخی را با نگاهی نو بررسی کرد و شریعتی در شکستن تحجر و روحانیت نقش داشت و دین را امروزی کرد و از جمود بیرون آورد و مطبوع جوانان کرد ولی جنبه منفی آن استفاده انقلابی و سیاسی و زودگذر او از دین بود. دین منزلتش بالاتر از این است و حسین نصر خدمت اسلام

را به جهان علم شناساند.»

### تسامح

و اما داستان تسامح از جمله مباحث بااهمیتی است که در مقابل تعصب و نابردباری قرار می‌گیرد و بالطبع جایگاه رفیعی در اندیشه و تفکر دارد.

نراقی دربارهٔ تعصب و متعصب می‌گوید: «انگیزهٔ فرد متعصب در رویارویی با دیدگاه‌های متفاوت، اگر از سر منفعت شخصی نباشد. حتماً به علت پاسداری از حقیقت یگانه و لاجرم دشمنی آشتی‌ناپذیر با دگراندیشی است. متعصب برای از میان بردن نظرات «به دور از حقیقت» و «پوشاننده راستی» به اندازهٔ توان خود دست به خشونت می‌زند و به دگراندیش حمله می‌برد تا بلکه به طور کلی ریشهٔ نظرات نادرست را از جا برکند.»

و در رویارویی با این تعصب است که تسامح پرورده می‌شود. «دورترین ریشهٔ تاریخی واژهٔ تسامح را در دعواهای مذهبی مسیحیت یافته‌اند. در آغاز این واژه بیش از آنکه نشان‌دهندهٔ احترام به حق آزادی دیگری باشد، به معنی نوعی تحمل اجباری و سهل‌انگاری در مقابله با نظرات «نادرست» بود. اما در طول دوره‌های طولانی شکل اساسی‌تری به خود گرفت. کشمکش میان تسامح و تعصب سال‌ها تداوم یافت و تسامح از دیدگاه‌های گوناگون مورد اقبال قرار گرفت. در این میان هواداران شکاکیت فلسفی اظهار داشتند که حق مطلق را کسی نتواند شناخت و در نتیجه هر کس در معرض اشتباه و خطاست و از این رو مدارا و گفت و گو با دیگران به درک نسبی حقیقت کمک می‌کند.»

وی دربارهٔ هواداری دین‌باوران از تسامح می‌گوید: «به دو دلیل این هواداری شایان کمال اهمیت است. اول اینکه بسیاری از ایشان،

دین‌باوری را تنها با اعتقاد قلبی و باطنی قبول داشتند و هرگونه زور و فشاری را برای قبول ایمان نقض غرض می‌دانستند. دوم اینکه روشن شدن لاادری‌گری و بی‌اعتقادی شرط لازم آزادیخواهی و تسامح نیست و ای بسا که با ایمان راسخ دینی هم می‌توان مبارز آزادی‌اندیشه بود.»

اما آنچه در طول تاریخ همواره مورد چالش بوده، حد این تسامح بود. حدی که می‌شد با نگره‌های مختلف تبیینش کرد، به راستی تا کجا می‌توان در مورد برخی از عقاید افراطی و بعضی رفتارها چون آزادی حمل اسلحه، مصرف مواد مخدر، برده‌داری، نژادپرستی یا چند همسری بردبار بود؟ آیا به علت باور به تسامح همه چیز را باید پذیرفت؟ آیا درست است که به اسم تسامح، اندیشه‌هایی را غیرقابل قبول و نپذیرفتنی قلمداد کنیم؟ نراقی ضمن پاسخ مثبت به این سؤال می‌گوید: «گفتیم که تسامح معلول بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی نیست. بلکه ناشی از باوری راسخ به ارزشهای آزادی و شرف انسانی است و درست با معیار همین ارزشهاست که در عین اعتقاد به تسامح و دقیقاً برای نگهداشت آن، تفکر و کرداری را که مبتنی بر دشمنی با تسامح است نباید پذیرفت و لاجرم ابراز آن را در جامعه نباید مجاز دانست. دشمنان آزادی به همان نسبتی که برای کشتن و براندازی آن می‌کوشند، نباید از حق ابراز آزادانه برخوردار شوند.»

وی شرط پاسداری از اصل تسامح، به مثابه حق ابراز عقیده برای تک تک آحاد جامعه را ممنوعیت دشمنان آزادی و تسامح می‌داند و می‌گوید: «پایداری تسامح و مداراگرایی با رشد و به ویژه قدرت‌یابی تعصب و ایدئولوژی‌های خودمحور نسبت معکوس دارد.»

وی تأکید می‌کند: «تسامح حامل و پاسدار هیچ باور خاصی نیست. تسامح پیام‌آور آزادی و گوناگونی نظرهاست نه هواداری از فلان نظر. تنها

ممنوعیتی که تسامح قائل می شود، ممنوعیت رشد و نشر نظرات مخالف آزادی است.»

اورول و دنیای ما

از جمله مباحث جالبی که نراقی بدان پرداخته و در کتاب خویش (اقبال ناممکن) نیز منتشر کرده است، تفسیری است که از جهان بینی جورج اورول نویسنده شهیر انگلیسی ارایه داده.

وی می نویسد: «شاخصیت او در این است که نظیر اکثر نویسندگان این عصر در گرداب تعصب نیفتاده و از یک راه و روش و مسلک خاصی پیروی یا حمایت نکرده که در نتیجه دسته‌ای از معایب و مفسد جامعه را زیر ذره بین گذاشته، بزرگ کند و دسته دیگر را نادیده بگیرد. او در حالی که قبل از بسیاری از نویسندگان و نظریه پردازان زمانه توتالیتاریسم استالینی را به موازات خشونت فاشیستی شناسانده است یک لحظه از مکر و ریای جامعه سرمایه داری و به خصوص از خشونت استعمار هموطنان انگلیسی خود غافل نمانده.»

وی می افزاید: «اگر امروز انسان، به نوشته‌های اورول روی می آورد به این علت است که برآمدن جوانه‌های گوناگون خشونت را که وی پنجاه سال پیش با تیزبینی خاصی شناخته بود، امروز با رشد سرطانی زایدالوصف، ثمره زهرآگین آنها به بار آمده و خوش بین ترین افراد را دچار بیم و اضطراب کرده است.»

به عبارت دیگر «تجلیل و تحسین امروزی از اورول یعنی فروریختن بسیاری از اعتقادات اجتماعی و فلسفی و سیاسی جهان غرب، یعنی جهانی که در گذشته بیش از امروز با تبختر طاووسی اش هم خود را مهد دموکراسی و سوسیالیسم می دانست، هم آفریننده علم و تکنولوژی و جامعه مرفه: که این منم طاووس علین شده!»

نراقی از نظر شناخت سیاسی، سه اثر اورول را توفیقی فراموش نشدنی و نقطه عطفی در تاریخ ادبیات سیاسی می‌داند. وی می‌نویسد: «در کتاب درود بر کاتالونیا، او خواسته است با بازگو کردن صادقانه وقایع و حوادث، میزان و نوع مسئولیت هر گروه را مشخص سازد. یا در کتاب مزرعه حیوانات مفهوم پیام این است که استقرار دروغ و ریا در سیر انقلاب به صورت طنزآمیزی نشان داده شود و بالاخره کتاب ۱۹۸۴ منعکس‌کننده این اندیشه که چگونه در یک جامعه و یک سیستم حکومتی دروغ صورت سازمان یافته‌ای به خود می‌گیرد.»

وی در مورد اورول می‌نویسد: «نکته اساسی و مهم این است که اورول در عوض سیاسی کردن هنر موفق شده است از نوشته و نقد سیاسی، یک هنر، بلکه یک شاهکار هنری، به وجود آورد.»

نراقی معتقد است: «آخرین و مهمترین پیام اورول این است که ما نباید در بازی با ایدئولوژی‌های سیاسی و انقلابی به خود دروغ بگوییم و دنبال فریب خود باشیم. زیرا که اصل مهم بیدار کردن وجدان خفته خود ماست.»  
و دیگر...

مباحث جالب دیگری نیز در این کتاب طرح گردیده است که در این فرصت پرداختن به آنها مجال نیافت. مباحثی چون «مفهوم اعتدال و عدالت در اندیشه سعدی»، «تاریخ نگاری در جهان امروز» که مطالعه آن می‌تواند راهگشا باشد. به عنوان مثال نراقی در فصل «تاریخ نگاری در جهان امروز» با یک مقایسه تطبیقی نشان داده است که در دنیای امروز چگونه تاریخ را تحریف می‌کنند. وی معتقد است در تغییر کتب درسی نیز باید به این نکات توجه داشت.



## نافرمانبرداری از فرمانده\*

محمد آقازاده

«حامد یوسفی» در گپ و گفتی با «احسان نراقی» علیه منطقی می‌شورد که دست آخر در عمل به دام آن می‌افتد و تسلیم دشمنی می‌شود که قرار بود از صندلی قدرت به زیر آورد. ادرا این گپ | که | به بهانه انتشار دو کتاب ادربی آن حکایت‌ها و اقبال ناممکن صفحه سفید کاغذ را سیاه کرده است، پرسنده به مصاحبه شونده خرده می‌گیرد که در گفت‌وگوهایش تنها از خود می‌گوید و تحلیل شرایط و ساختارها را رها می‌کند و با احترام به یک دوره زندگی وی، به نفی امروز او می‌پردازد. اما حاصل کار واقعیت‌شگفتی را به صحنه می‌برد. وقتی به سطر آخر مطلب می‌رسیم، در می‌یابیم جز از «نراقی» سخنی در میان نیست و اگر پرسش دیگری هم ناخواسته سرک می‌کشد، مثل میهمان ناخواسته در حاشیه می‌ماند. چرا این اتفاق رخ می‌دهد و دست ساخته یوسفی از فاعلش فرمان نمی‌برد؟

ایشان که علیه گفت‌وگوهای شاعرانه و پراکنده مواضع می‌گیرد، در حقیقت بدون آنکه بخواهد منطقی به دست مخاطب می‌دهد که وی را نقد کرده و از خود بپرسد چرا نمی‌تواند انسجامی را شکل بدهد که جانبدارانه و با غرور و افتخار از آن سخن می‌گوید. پاسخ این پرسش را می‌توان در دو سطح داد. در سطح اول می‌توان گفت مصاحبه شونده بازی را بسیار سهل از دست رقیب بیرون می‌کشد و او را با زبردستی زمین

می‌زند. هر چند که اصلاً قرار نیست مصاحبه را تبدیل به تشک کشتی بکنیم و عواقب آن را ناچار شویم بپذیریم.

در سطح دوم ماجرا آن است آنهایی که بعد از اکتشاف فیزیک کوانتومی، ابا|هرمنوتیک با هر رنگ و بویی، پسامدرن، پساساختارگرایی و فروباشی ایدئولوژی‌های تام‌گرا آشنایی دارند و می‌دانند تعریف قرن نوزدهمی علم چه قدر بی‌رنگ شده و دیدگاه‌های پوزیتیویستی و علم‌زده چگونه به جهان فراموشی تبعید شده‌اند، این حقیقت را به رسمیت می‌شناسند که هر انسان وقتی از رویدادها سخن می‌گوید جز از خود نمی‌گوید، ما هیچ درکی نمی‌توانیم از واقعیت تاریخ داشته باشیم جز آنکه فهمی از فهم بازیگرانی به دست آوریم که این واقعیت‌ها را شکل داده‌اند. صاحب این قلم که (؟) توسط آقای یوسفی که بجز در معبد علم نفس نمی‌کشد و شاعران را از آرمان شهرش بیرون می‌راند، به طور ضمنی و نه شفاف و روشن به دلایلی که تنها من و او می‌دانیم<sup>۱</sup>، نواخته شده است. آن هم بدون اینکه آن دوره تاریخی را به صورت علمی و ارسسی کند که مصاحبه انجام شد.

دوره‌ای که در آن نام «نراقی» چه دشمنی‌ها را برمی‌انگیخت و چگونه باید هر اثر را متناسب با موقعیتی که در آن شکل گرفته، مورد داوری قرار داد. (؟) اینجانب بدون اجازه علم‌پرستان در یک شرایط خاص، با برخی از کنش‌گران مطبوعاتی، سیاسی این سو و آن سوی مرز از جمله آقای قوچانی سردبیر محترم شرق که سفارش کار را به مصاحبه‌کننده داده است، گفت و گوهایی را انجام داد که در آن سعی شد از طریق شیوه‌های

۱. توضیح شرق: حامد یوسفی تا پیش از این هیچ‌گونه آشنایی با آقای محمد آقازاده نداشته است.

خاص و نامتعارف پرسش‌ها از دل جواب‌ها بیرون کشیده شود. ساختار گفت‌وگوها منطق خود را از شاکله ذهنی مصاحبه شونده می‌گرفت و در ورای گفته‌ها درون بود آدم‌ها را آشکار می‌کرد. مصاحبه با قوچانی این واقعیت را مکشوف می‌سازد.

نقی گفت‌وگوهای شاعرانه، انکار یکی از دریچه‌های شناخت بشری است. اگر حامد یوسفی و دوستانش موافق باشند، می‌توانیم دستگاه ضبط را روشن کنیم و در مورد مفاهیمی چون «علم»، «شاعرانه»، «پوزیتیویست»، «جدی بودن گفت‌وگو» و «معماری پرسش‌ها و پاسخ‌ها» سخن بگوییم تا حقیقت همان‌گونه که هست روشن شود. اگر صلاح ندانستند حاصل کار منتشر شود، لااقل همه به طور خصوصی خواهیم دانست که نباید به جهان تنها از یک روزن نگاه کنیم، پنجره‌های بسیاری وجود دارند که می‌توانند با سلیقه ما نساژند ولی بقیه را برانگیزند و زندگی را سرشار از نور و روشنایی کنند.

زیبایی زندگی در همین تنوع است و نه تنها اقتدار سیاسی بلکه استبداد روشنفکرانه هم می‌تواند جهان تک سلیقه‌ای و جهنمی ایجاد کند که با تفاخر کاغذی به خود مشروعیت می‌دهد. ما به عنوان کسی که می‌نویسیم حق نداریم واژه‌ها را تبدیل به میله‌های زندان بکنیم. اگر در شرق نه به خاطر قانون مطبوعات، بلکه تعهد حرفه‌ای این وجیزه چاپ شود، تصویر ذهنی این میله‌ها گرداگرد این روزنامه محو خواهد شد. هر ممیزی ناپذیرفتنی است.



رازهایی که کم کم برملا می شود!

چرا «ملاقات پاریس» به هم خورد؟!\*

پنج سال پیش در منزل مرحوم مرتضی حائری، در حضور حسین خمینی که نوه آیت‌الله خمینی و شیخ عبدالکریم حائری است، صحبت از این بود که چه شد که سفر به ظاهر حتمی الوقوع شاپور بختیار به پاریس که هم شورای انقلاب با آن موافقت داشت و هم آقای خمینی به آن رضایت داده بود، یک مرتبه به هم خورد... روایتی که از گفتگوهای آن روز به دست آمد این بود که وقتی در اوایل بهمن ۱۳۵۷ یکی دو خبرگزاری احتمال دادند که آیت‌الله خمینی روز ششم بهمن از پاریس به جانب تهران حرکت می‌کند و این خبر در روزنامه‌ها انعکاس پیدا کرد، دولت بختیار با عجله فرودگاه‌های کشور را بست تا جلوی بازگشت آیت‌الله خمینی را بگیرد. در صبح روز شنبه هفتم بهمن شهید مطهری که در واقع مغز متفکر انقلاب بود و شورای انقلاب را می‌گرداند، احسان نراقی را واسطه رساندن پیغامی برای بختیار کرد که مصلحت شما در این نیست که از ورود آیت‌الله خمینی ممانعت به عمل بیاورید. مصلحت شما در این است که با انقلاب کنار بیایید و بگذارید در محیطی خالی از تشنج، آقای خمینی به تهران برگردد و اگر شما نیز در همان فرودگاه استعفای کتبی خود را به ایشان بدهید، با آشنایی که ما به اخلاق آقای خمینی داریم، یقیناً عکس‌العملی که او نشان خواهد داد به نفع شما خواهد بود و

\* نقل از ماهنامه روزگار نو، دی ماه ۱۳۶۸ - پاریس.

بر فرض هم که استعفانامه را بگیرد و نگه بدارد، از شما خواهد خواست که فعلاً به کار خود ادامه دهید...

با آنکه نراقی در آغاز از قبول این پیغام رسانی امتناع داشت، ولی اصرار مطهری به اینکه قصد ما جلوگیری از خونریزی بیشتر است و ما به هرکسی اعتماد نداریم که او را حامل چنین پیغامی قرار بدهیم، او را راضی به قبول این تکلیف کرد و راهی محل اقامت نخست‌وزیر ساخت... و چون آن روز از اول وقت، بختیار در جلسه شورای امنیت بود، احسان نراقی به اتفاق محمد مشیری معاون نخست‌وزیر به انتظار پایان جلسه در تالار پذیرایی عمارت نشستند و کمی بعد هدایت‌الله متین‌دفتری هم که قصد داشت درباره وضع زندانیان سیاسی با بختیار صحبت کند، به آن دو پیوست.

جلسه شورای امنیت که تمام شد بختیار ابتدا با متین‌دفتری خلوت کرد که بعدها فاش شد در آن روز او نیز حامل این پیغام آیت‌الله زنجانی به بختیار بوده که خودتان پیشقدم بشوید و جمهوری اعلام کنید و کلک کار را بکنید و بختیار جواب داده بود که من مخالف جمهوری نیستم ولی اعلام این مطلب در حکم اعلان جنگ به ارتش است و من نمی‌توانم با ارتش در بیفتم... وقتی نوبت به احسان نراقی رسید و او پیغام مطهری را به بختیار رساند، بختیار که خود مستقیم با بازرگان و بهشتی و امیرانتظام نیز ارتباط داشت، گفت قصد من ممانعت از ورود آقای خمینی نیست، قصد من این است که قبل از اینکه ایشان به تهران بیایند، من به پاریس بروم و ایشان را در جریان بعضی از مسائل مهم و حساس مملکتی بگذارم.

احسان نراقی که از مطهری شنیده بود که آقای خمینی نظر منفی به بختیار ندارد ولی از او دلخور است که چرا در اولین نطقی که ایراد کرد در تجلیل مصدق آن همه حرف زد، بدون اینکه یک کلمه به او و نهضتی که او

ایجادکننده آن بوده اشاره‌ای کند، جواب می‌دهد که اگر یک چنین منظوری هم داشته باشید این کار بدون زمینه‌سازی امکان‌پذیر نیست. بختیار موافقت می‌کند که نراقی در این مورد با مطهری وارد صحبت بشود. نراقی به مدرسه علوی که شهید مطهری گفته بود «من در آنجا منتظر جواب بختیار هستم»، تلفن می‌کند. محمود بروجردی داماد آیت‌الله خمینی گوشی را برمی‌دارد و بعد آن را به شهید مطهری رد می‌کند. احسان نراقی حاصل گفت و شنودش را به اطلاع او می‌رساند. شهید مطهری می‌گوید بختیار وقتی می‌تواند به پاریس برود که استعفا بدهد. احسان نراقی یک چنین کاری را نادرست تشخیص می‌دهد و یادآور می‌شود که اگر او استعفا بدهد نه فقط انگیزه سفر به خودی خود منتفی خواهد شد و به صورت عمل لغوی درخواهد آمد، بلکه متعاقب کناره‌گیری او ارتش ناچاراً عکس‌العمل نشان خواهد داد و فرماندهان ارتش بیکار نخواهند نشست...

تبادل نظر طرفین دست آخر به این توافق می‌رسد که بختیار برای اعلام این تصمیم خود، بیانیه‌ای انتشار بدهد که مفهوم ضمنی آن قبول زعامت و رهبری آقای خمینی باشد و اینکه او خود را در اختیار ایشان بگذارد. بختیار این پیشنهاد را می‌پذیرد و از احسان نراقی می‌خواهد که خود او متن این بیانیه را به آن ترتیبی که مورد نظر مطهری است، تهیه کند. بختیار و محمد مشیری و احسان نراقی آن روز با هم ناهار می‌خورند و بعد نراقی در گوشه خلوتی متن مورد نظر را تهیه می‌کند و به نظر بختیار می‌رساند و وقتی موافقت او را به دست می‌آورد، تلفنی با شهید مطهری تماس می‌گیرد. شهید مطهری با استخوان‌بندی بیانیه موافقت می‌کند، ولی در آن چند اصلاح عبارتی به عمل می‌آورد، از جمله اینکه عنوان «آیت‌الله العظمی» برای آقای خمینی کافی نیست، بلکه باید او را

«آیت‌الله‌العظمی امام خمینی» خواند. دیگر اینکه قیام حاضر قیام ملی صرف نیست، قیام ملی و اسلامی است... و چند نکته دیگر از این قبیل تا سرانجام متن بیانیه به این صورت درمی آید:

«من به عنوان یک ایرانی وطن دوست که خودم را جزء کوچکی از این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی و رأی ایشان می تواند راه گشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفته‌ام که ظرف ۲۴ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم‌له نائل آیم و با گزارش اوضاع فعلی خاص کشور و اقدامات خود، ضمن درک فیض، درباره آینده کشور کسب تکلیف نمایم.»

دستی که بختیار در این متن می برد، یکی تغییر ۲۴ ساعت به ۴۸ ساعت است و دیگر تعویض «کسب تکلیف» به «کسب نظر». احسان نراقی تغییر مدت را مهم نمی داند، ولی یادآور می شود که تعویض «کسب تکلیف» به «کسب نظر» احتمالاً مشکلی به وجود خواهد آورد برای اینکه حضرات نسبت به کلمات حساسیت دارند و «کسب تکلیف» و «کسب نظر» در عرض هم نیستند. اولی جنبه الزامی دارد و دومی ندارد. اما امیرانتظام که او نیز با تلفن در جریان امر قرار می گیرد، نظر بختیار را تأیید می کند و اعلامیه نخست وزیر، شب هنگام در رادیو و تلویزیون با این دو تصحیح انتشار می یابد.

وقتی جمعی از مخالفین ملاقات آقای خمینی و بختیار نظیر آقایان منتظری، طاهری، صدوقی، ربانی شیرازی، خلخالی... از این جریان اطلاع حاصل می کنند، به جنب و جوش درمی آیند و با نوفل لوشاتو تماس تلفنی می گیرند و تک تک آیت‌الله خمینی را از اینکه با بختیار ملاقات کند برحذر می دارند و همه آنها کم و بیش، همین عبارت آخر پیام



را مستمسک قرار می دهند که او برای «کسب نظر» جناب عالی به پاریس می آید، نه برای «کسب تکلیف»! و اگر نظر حضرت عالی موافق میل او نباشد، او آن را نمی پذیرد و رد می کند و این به اعتبار وضع و موقع شما لطفه می زند... که یکی از آنها آیت الله منتظری بود که حسین خمینی می گفت: او داشت وضو می گرفت که من تلفن آقای خمینی را گرفتم و به حاج احمد آقا که پای تلفن بود گفتم آقای منتظری می خواهد صحبت کند و او همان طور که با دست های ترگوشی را گرفت و با آیت الله خمینی مشغول صحبت شد...

در همان جلسه حسین خمینی برای حاضران شرح داد که در آن موقع خیلی ها دنبال این فکر بودند که قدرت با مسالمت و بدون خونریزی دست به دست شود، ولی بیشتر جوانها از جمله خود من طرفدار تسخیر قدرت بودیم و عقیده داشتیم که تنها به این ترتیب است که ما می توانیم مشروعیت انقلاب را به کرسی بنشانیم...

ج. حق گو



**تصاویر**

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)





در مجلس ترحیم دکتر شرف‌الدین خراسانی آقای خاتمی رئیس جمهور با تبسم  
همیشگی اش به دکتر تراقی می‌گوید نامه شما را در خصوص جایزه نوبل خانم شیرین  
عبادی به دقت مطالعه کردم.



احسان نراقی: گروهی از اهل قلم در منزل شادروان ابوالقاسم انجوی شیرازی در تابستان

سال ۱۳۶۹